شواهد مراجعه و اعتنای فقهاء به کتاب تبیان شیخ طوسی

شاگرد: دیروز فرمودند که شاید منظور از تعبیر «ما اختلف القراء فیه» همین اختلاف قراء باشد. ظاهراً اگر این قسمت برجسته شود می‌توانند نکته خوبی شود؛ اینکه جناب شیخ این را تعلیل گرفته‌اند برای اصلاح الوجوه بودن وجه آخر. یعنی فهمی که ایشان از «ما اختلف القراء فیه» داشتند صرفاً این نبوده که خودشان اختلاف کرده باشند. بلکه همه این هفت وجوه را ذکر می‌کنند.

شاگرد۲: تعبیر به صورت «جواز القرائة بما اختلف القرائة فیه» است.

استاد: حال، دیروز من سؤال کردم اینکه ایشان می‌فرمایند عبارت تبیان صریح است، چطور قبل از زمان صاحب حدائق اینچنین نبوده؟ اینکه این را به شیخ نسبت بدهند که شیخ مخالف است. احتمالی را فرمودند که شاید کتاب تفسیری بوده و خیلی در دسته‌ها نبوده و آنها کتابهای فقهی بوده. دیروز از ابن ادریس آوردم. ابن ادریس تعداد بسیار زیادی آورده است. اما بعد از ایشان کشف الرموز، معتبر محقق و تذکره علامه و مختلف که مفصل -چندین مورد- همه این ها از تبیان نقل می‌کنند.

چیزی که من گذاشته‌ام تا مفصل از آن بحث کنیم و واقعاً مفتاح بزرگی–هم بین علماء بحث سنگینی است و هم برای بحث ما مفتاح است- است، یکی از مواردش همینجا است. تبیان شیخ زیر ذره‌بین دقیق فقها بوده. اینطور نبوده که چون تفسیر بوده با آن کاری نداشته باشند. چه برسد به اینکه مقدمه کتاب باشد! در کتابهای قدیم وقتی صفحه اول را باز می‌کردند این حرفهای شیخ می آمده. در آخر تبیان در سوره مبارکه «و الضحی» و «الم نشرح» شیخ می‌فرمایند اصحاب ما روایت کرده‌اند که این دو سوره را نمی‌توانید در نماز جدا بخوانید بلکه باید حتماً با هم بخوانید. کسانی هم که مسأله بلد هستید می‌دانید. در عروه و در رساله‌ها هست. چهارتا سوره است که باید دوتا دوتا با هم خوانده شود.

مرحوم شیخ در اینجا می‌فرمایند اصحابنا چنین گفته‌اند و باید «بسم الله» آن را نخوانید که فتوای الآن نوعاً چنین نیست. می‌گویند اصحابنا گفته‌اند که باید نخوانید. این در تبیان آمده و در سائر کتب شیخ نیست. همین فتوای شیخ در تبیان که باید این دو سوره را با هم بخوانید و ترک نکنید و باید بسم الله آن را هم نخوانید، سبب شده که سیتش در کتابهای فقهی کشیده شود. یعنی تا می‌گویند سوره ضحی و «الم نشرح» می‌گویند «الا ان الشیخ خالف فی التبیان». یعنی یکی از موارد خیلی روشنی که تبیان ذکر می‌شود به‌خاطر این فتوای خاص شیخ در تبیان است که باید «بسم الله» را نخوانی. پس تبیان در مرعی و مسمع بوده. کما اینکه فقه القرآن قطب راوندی بوده. من الآن که جواهر را می‌دیدم مفصل نقل می‌کند «عن الراوندی فی فقه القرآن». هر کجا که راوندی را می‌گویند، مقصود ایشان است، ایشان اقوالش را می‌آورند و به

ایشان عنایت دارند.

اما اینکه چرا این کلید است، بماند برای بعد. ببینید نکته این است که بحث بسیار سنگین است. معتبر و جواهر را نگاه کنید. سه-چهار بحث است که به بحث ما مربوط میشود. بحث فقهی هم هست و همه آنها بهخاطر مبادی بحث سنگین شده. «بسم الله» را بخوانیم یا نخوانیم؟ دوران بین محذورین است. شیخ میگویند که نباید بخوانید. یکی میگوید که باید بخوانید. چه کار کنیم؟ خب اگر این مباحث صاف شود، به این سنگینیای که الآن هست نیست. یکی از مباحث بسیار سنگین جزئیت «بسم الله» است. «بسم الله» جزء سوره هست یا نیست؟ الآن در وجه دوم میخواهم از مبعدات عرض کنم. خب اگر هست، پس باید بخوانید. پس شیخ چطور میگویند که نباید «بسم الله» را بخوانید؟! چه کارش کنیم؟ این یک بحث بسیار سنگینی شده. در مستمسک، در شروح عروه، در جواهر را ببینید. «بسم الله» را باید بخوانیم یا نباید بخوانیم؟ یکی از بهترین کلیدها برای بحث ما همین بحث فقها است. اگر شما ادله طرفین را ببینید ذهن شما به مبادی این بحث هدایت میشود. اگر این مبادی برای شما صاف شود در آن مسأله بهراحتی تصمیم میگیرید. کالشمس. اما اگر این مبادی مشکل داشته باشد بین محذورین گیر میافتید که چه کار کنیم. خب بهتر این است که اصلاً آنها را نخوانیم! خب در خواندن عملی بله، اما در بحث علمی که باید حرف بزنیم. «بسم الله» را بخوانیم یا نخوانیم؟ این را برای بعداً گذاشتهام.

فعلاً میخواهم این را عرض کنم چون مرحوم شیخ در تبیان میگویند باید «بسم الله» را نخواند در کتابهای فقهی خیلی بازتاب داشته. این کاشف از این است که تبیان در دستها بوده و به آن عنایت داشتهاند و زیر ذرهبین فقها بوده. مکرر در مکرر غیر از ابن ادریس، علامه از جاهای مختلف تبیان میگویند. حتی صاحب جواهر مانند ابن ادریس میگوید در تبیان عدول کرده و تبیان آخرین کتاب شیخ است. در جواهر هم فرمودهاند. یعنی اینطور عنایت داشتند.

شاگرد: صاحب مفاتیح، صاحب جواهر، صاحب مفتاح الکرامه و شیخ و صاحب حدائق نرفتهاند تبیان را ببینند؟

استاد: چرا! اینچنین استدلالی از عبارتشان است. اصلاً بحث ما سر همین است. وقتی شیخ فرموده «غیر انهم اجمعوا»، آن را بر مماشات شیعه حمل کردهاند. اما متأسفانه ذیل عبارت نقل نشده است. علی ای حال در نظیر اینجا به اتقان اعتماد میکنند. در برخی از جاها کلمه محکی را هم میگویند و در خیلی از جاها هم نمیگویند.

شاگرد: فرمودید که تبیان در دسترس بوده و آن را میدیدند و مراجعه میکردند... .

شاگرد۲: از قرآن که بیشتر نبوده برخی به آیات و روایات هم مراجعه نمی کردند.

استاد: آیات و روایات در کتابها غلط میآید.

شاگرد: اگر برای اینها اینطور میگویید برای آنها هم باید بگویید. نمیشود نسبت به اینها بگویید مراجعه میکردند و در مورد آنها بگویید مراجعه نمی کردند. اگر آقایان به آیات و روایات مراجعه نمی کردند ممکن است همین اشکال به شهید اول هم باشد که به مقدمه تبیان رجوع نکردهاند. اگر میگویید مراجعه میکردند این فرمایش برای شیخ و صاحب حدائق هم هست.

استاد: درست است، اشکال مشترک است. ولی صحبت سر تفاوت ذهنیت است. عرض الآن من سر این است: ببینید ای ره دو مراجعه میکردند ای مراجعه نمی کردند. اشکال مشترک الورود است. ولی آن چه که الآن بحث ما است این است که فرض میگیریم ره دو رجوع میکردند ولی ذهنیت و پیش زمینه ذهنی که از عبارت شیخ میفهمیدند متفاوت است. خواه بگویید ره دو مراجعه میکردند ای مراجعه نمی کردند. الآن بحث من سر این است. قرائنی هم که میخواهم عرض کنم سر همین است. اما

این‌که مراجعه می‌کردند ای نه، عرض کردم تبیان در دستها بوده. این‌طور نبوده که در دستها نباشد. اما این‌که هر کسی مراجعه کرد...؛.

من چندتا خاطره دارم. مثلاً یکی عبارت فاضل تونی بود که در کتب اصول پر بود. ما در مباحثه رفتیم دیدیم که فاضل تونی اصلاً نمی‌خواهد این را بگوید. یک حرف صدها بار و در دویست سال در کتابها تکرار شده، یک نفر هم نرفته منبع را ببیند. اولین کسی که دیدم به منبع مراجعه کرده و گفته او اصلاً نمی خواسته این را بگوید، مرحوم آقای خوئی بودند. من در مباحثه گفتم و مراجعه کردم و دیدم عبارت فاضل تونی اصلاً این نیست که به او معروف شده. بعد که در نرم‌افزارها می‌گشتم دیدم اولین کسی که این را تذکر داده مرحوم آقای خوئی بود. گفتند که عبارت او اصلاً این را نمی‌گوید. یعنی اول یک نفر اشتباه می‌کند ولی چون مورد اعتماد است وقتی می‌گوید «علی ما ذهب الیه فاضل تونی» همه می‌گویند که فاضل تونی نظرش این است و تا آخر می‌روند. نظیر این زیاد است.

شاگرد: ما که نمی‌توانیم از این سیره قطعیه دست برداریم که مراجعه نمی کردند. چه قبل از قرن یازدهم و چه بعد از آن. تنها فرقش این است که قبل از قرن یازدهم کسی این برداشت صاحب حدائق را نگفته بود. کسی هم مراجعه نکرده بود و چیزی نگفته بود. بعد از ایشان مراجعه نکرده بودند و همین کلام ایشان را نقل کرده بودند!

استاد: اتفاقا صحبت ما سر همین است.

شاگرد: کلمه «تطلع» به نظرم کلیدش بود. وقتی بقیه نقل می‌کردند به نظرم از همین «تطلع» می‌گفتند.

شاگرد۲: وقتی خود صاحب مفاتیح تواتر را ترجیح می‌دهد نمی‌رود ببیند که شیخ چه می‌گوید؟! من قطعی نمی‌گویم اما وقتی پنج-شش گروه به این صورت صحبت می‌کنند انسان به شک می‌افتد. همچنین شهید اول هم که متواترة من الله ندارد، متواتر دارد. مجمع است که متواتر است. چه بسا نظر شهید اول متواتر الی القراء باشد، که سخن شیخ طوسی خلافش در نمی‌آید.

استاد: اینها محتملاتی بوده که ما پنج-شش سال به دنبالش بودیم. و لذا مکرر گفتم؛ ظاهراً در خود حدائق بود. چقدر با وسواس به عبارات نگاه می‌کردیم. یکی از نقاط عطف مباحثه ما روزی بود که در حدائق به عبارت شهید ثانی رسیدم که ایشان در مقاصد العلیه می‌گویند «کل مما نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین». خب این را چه کارش کنیم؟! این شهید ثانی است. دیگران هم بودند؛ در «هوة من عظیم» چه می‌گویند؟ می‌گویند نمی‌شود آن را کاری کرد. شهید ثانی در ابتدای عمرش بوده که این کتاب را نوشتند.

بازبینی #2
ایجاد شده 16 آوریل 2024 14:21:23 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 مه 2024 12:53:46 توسط ... .